

## سرگلزائیهای سیستان

سرگلزایی یکی از طوایف ایرانی است که افرادش بصورت پراکنده در سیستان، بلوچستان، مازندران، خراسان، تهران و... با جمعیتی در حدود سه هزار خانواد زندگی می کنند.

تیره های این طایفه در سیستان در روستاهای کوشه علیا، کوشه سفلی، گرموم، محمداآباد، چهار خمی، سکوه، جزینک، قاسم آباد (جنوب شهر زابل)، تاغذی، تمبکا (دانش)، سدکی، ده کیخا، چنگ مرغان، نیگرد، ده ملک بور (مجاور پل اسبی سابق)، ده جما، ادیمی (محمداآباد، شیرعلی سرگری، جلال آباد، بالاخانه، ده آقایی، بهرام آباد، ده غلامعلی سرگری، ده کدخدا امیر سرگری، ده کول (ارباب)، حسامیه، ریگاب، گلخان، ملاحسین سرگری، سرسنگ و غیره بسر می برند. ضمناً سرتاسر نوار مرزی ایران و افغانستان (در داخل افغانستان) از مرز تایپاد تا مرز رباط در سیستان و بلوچستان و همچنین ایالت کوئته پاکستان، بخشی از این طایفه زندگی ایلاتی را می گذرانند.

### وجه تسمیه

از آنجایی که چهاردهمین جد مردم این طایفه، سرگل نام داشته و او پسر علی خان سردار سیستان در عهد صفویه بود و هنگام حیات خویش (۱۵۴۱ - ۱۶۱۹ میلادی برابر با ۹۲۵-۹۹۸ شمسی) سرپرستی یک ایل از چهار ایلی را که پدرش بنیان گذار آنها بودو به عهده داشت، از این جهت نام این طایفه مآخوذ است از اسم جدشان «سرگل». چون سازمان طوایف سیستان همانند سایر ایلات ایران از نوع گروه بندی نسبی است و در بافت طایفه ای، نسب در حکم تاروپور است که یکپارچگی و یگانگی طایفه را نیز تضمین می کند و از آنجاکه اساس نسبی سازمان طوایف، در میان سیستانیان و بلوچان اصطلاح «زهی یازایی» می باشد، از این رو منسوب به «سرگل» را سرگلزایی می نامیدند.

### سابقه تاریخی

همه مردم طایفه سرگلزائی خود را دارای یک نیای مشترك (ازیک پدر و مادر)

\* نویسنده گرامی این مقاله همان است با مدیر این مجله، از ایشان دو کتاب درباره سیستان منتشر شده است و در بعضی نشریات هم مقاله به چاپ رسانیده اند. چون همانی موجب تصورات و اشتباهاتی می شود ایشان بحق نسبت «سیستانی» را دنبال نام خویش می آورند. پس موجب امتنان است. در همین ایام، آقای دکتر احمد مهران (آلمان) و آقای دکتر فریدون اسدزاده مقاله ای را که آقای ایرج افشار سیستانی در کیهان فرهنگی نوشته اند به اینجانب نسبت داده بودند. افشارها در اغلب شهرهای ایران هستند و نام «ایرج» هم از نامهایی است که در سی چهل سال اخیر رواج بیشتری یافته. تاکنون پنج یا شش ایرج افشار در طول بیست و چند سال شناختم. چون گاهی هم اسمی ایجاد اشکال عمده کرده است این چند کلمه برای رفع اشتباه دوستان نوشته شد. (۱.۱).

می‌دانند و در باره تاریخچه طایفه خود روایتی دارند که تاریخ شکل یافتن این طایفه را به پنج قرن پیش (اوایل قرن دهم هجری قمری) می‌رساند.

شادروان حسین افشار (سرگلزایی) و شادروان حاج موسی سرگری (سرگلزایی) که همیشه بانی خیر و خدمت برای افراد قبیله خود بودند می‌گفتند: «سردار علی‌خان جد اعلا طایفه سرگلزایی معاصر با شاه اسماعیل، شاه طهماسب و اوایل سلطنت شاه عباس بزرگ صفوی (۱۵۱۱ - ۱۵۹۷ میلادی ۱۸۹۵ - ۹۷۶ شمسی) بنیان گذار چهار ایل بزرگ سرگلزایی، سنجرانی، زهروزی، بیلرزی در سیستان و حاشیه رود هیرمند بود که در این عصر (دوران صفوی) سردار و مدتی نیز حاکم سیستان بوده است». پس از سردار علی‌خان، پسرش سرگل (۱۵۴۱ - ۱۶۱۹ میلادی ۹۲۵ - ۹۹۸ شمسی) که در زمان حیات علی‌خان نیز سرپرستی طایفه سرگلزایی را به عهده داشت، رأساً و به صورت مستقل این طایفه را رهبری و اداره می‌نمود.

پس از سرگل، پسرش محمد آقا (۱۵۷۱ - ۱۶۴۱ میلادی ۹۵۵ - ۱۰۲۵ شمسی) که به شهادت تاریخ شفاهی این قوم، مردی خیرخواه، مدیر و مدبر بود سرپرستی و مسئولیت ارشاد طایفه به وی محول می‌شود و پس از او آقابزرگ پسرش به ریاست طایفه انتخاب گردید.

بنا به قول کدخدا محمد حاضر سرگلزایی سرپرست طایفه سرگلزایی حاشیه مرزی ایران و افغانستان که سینه به سینه از پدرانشان نقل شده است، معاصر با آقابزرگ دوازدهمین جد و رئیس این طایفه (۱۶۷۵ - ۱۶۷۵ میلادی ۹۸۶ - ۱۰۵۴ شمسی)، حاکم سیستان شخصی ظالم و خونریز بوده که برای بقای حکومت خود می‌بایست با یکی از طوایف قدرتمند منطقه متحد شود، از این رو برای جلب حمایت طایفه سرگلزایی که در آن زمان از طوایف قدرتمند و با نفوذ سیستان بوده است، دختر خود را به زنی به آقا بزرگ رئیس طایفه می‌دهد و ظاهراً با این وصلت حمایت طایفه سرگلزایی را جلب می‌نماید.

پس از مرگ آقابزرگ پسرش سلیمان آقا (۱۶۳۷ - ۱۷۱۷ میلادی ۱۰۱۶ - ۱۰۹۶ شمسی) رئیس طایفه سرگلزایی می‌شود و پس از او اللهوردی خان (۱۶۵۹ - ۱۷۴۲ میلادی ۱۰۳۸ - ۱۱۲۱ شمسی) بعد از اللهوردی خان، پسرش امام وردی خان (۱۶۹۵ - ۱۷۴۱ میلادی ۱۰۶۹ - ۱۰۲ شمسی) به سرپرستی طایفه انتخاب می‌گردد.

طایفه سرگلزایی در زمان ریاست امام وردی خان که مردی شجاع و مدیر خوبی هم بود به اوج قدرت رسید. بنا به روایات بزرگان و ریش سفیدان و بطوری که تاریخ شفاهی این طایفه نشان می‌دهد، امام وردی خان در زمان سلطنت نادر شاه افشار به جهت رشادتهایی که در جنگهای مختلف از خودشان می‌دهد به حکومت سیستان و گرمسیرات دست می‌یابد.

در همین زمان نادر شاه به حکام و سردارانی که در نزدیکی سواحل خلیج فارس بودند از جمله امام وردی خان دستور می‌دهد برای تشکیل نیروی دریایی از هر اقدامی

که ممکن است کوتاهی نمایند.

نادر شاه از دریا سالار محمود تقی خان که نتوانسته بود کاری از پیش ببرد رضی نبود، لذا ضمن دستوراتی که برای امام وردی خان سردار گرمسیرات فرستاده بود، از وی می خواهد شخصاً از قوای دریایی ایران بازدید کند و برای استرداد کشتی هایی که شورشیان عرب اشغال کرده بودند اقدام لازم را به عمل آورد.

مؤلف کتاب نادرنامه می نویسد: «در اوایل تابستان ۱۱۵۳ هجری قمری (۱۷۴۰ میلادی - ۱۱۱۹ شمسی) امام وردی خان سردار گرمسیرات پس از مسلط شدن بر محمود تقی خان دریا سالار قبلی با نزاعی که با او نمود او را دستگیر و در کنگ محبوس ساخت و اندکی بعد، از نمایندگی کمپانی هند شرقی درخواست کرد که برای سرکوبی اعراب طاعی دو کشتی به اختیار او گذارند، لکن کمپانی در این خصوص اشکال تراشی کرد که سردار دو کشتی را به زور تصرف نموده و افسران و جوانان آنها را از کشور خارج کرده و برای حمله به اعراب، طرف جزیره قیس (کیش) پیش راند. پس از آنکه بیش از پانصد سرباز ایرانی از کشتیها در جزیره پیاده شدند کشتیهای اعراب ظاهر شده و شروع به تیراندازی نمودند.

کشتیهای سردار بی درنگ به یکی از کشتیهای شورشیان حمله برده و آن را غرق نموده و به طاغیان تلفات سنگین وارد ساخت و سپس کشتی دیگر دشمن را مورد حمله قرار داد چون امام وردی خان از برد تیرهای کشتی راضی نبود دستور داد که گلوله یکی از توپها را دوبرابر کنند و در نتیجه به محض شلیک توپ، انفجاری روی داد که عده ای از ایرانیان را به هلاکت رسانید و خود سردار را سخت زخمی نمود، اما امام وردی خان اگرچه از عملیات دریایی چندان اطلاعی نداشت با این همه، مردن مردانه را دوست می داشت زیرا به ملوانان خود گفت سعی کنید دشمن از زخمی شدن من آگاه نگردد سپس با نهایت رشادت جان سپرد<sup>۱</sup>. پس از امام وردی خان، پسرش باقر (۱۷۱۸ - ۱۸۰۲ میلادی ۱۰۹۷ - ۱۱۸۱ شمسی) رئیس طایفه سرگلزایی می شود، او نیز همانند پدر مورد توجه نادر قرار می گیرد و در هنگام لشکرکشی نادر به هندوستان از سرداران همراه نادر بوده است، پس از خاتمه جنگ، نادر شاه بموجب فرمانی مسئولیت و اداره قسمتی از سرزمین سیستان تا حدود پخش بروات بم (در استان کرمان) را به او واگذار می نماید.<sup>۲</sup>

پس از باقر، پسرش محمود (۱۷۵۷ - ۱۸۲۷ میلادی مطابق با ۱۱۳۶ - ۱۲۰۶ شمسی) زمام امور طایفه را به دست گرفت، پس از وی پسرش شاه بیگ و بعد از فوت او فرزندش عباس (۱۸۲۲ - ۱۸۹۷ میلادی ۱۲۰۱ - ۱۲۷۶ شمسی) سرپرست طایفه می شود تا اینکه کشمکشهای پی در پی ایران و افغانستان بر سر سیستان موجب شد، لرد راسل در سال ۱۸۶۳ میلادی (۱۲۴۲ شمسی) اعلامیه ای مبنی بر بی طرفی دولت انگلستان صادر نماید. دولت ایران با استفاده از این موقعیت در سالهای ۱۸۶۵ -

۱- نادرنامه: محمد حسین قدوسی، انجمن آثار ملی خراسان، مشهد ۱۳۳۹ صفحه ۲۰۴.

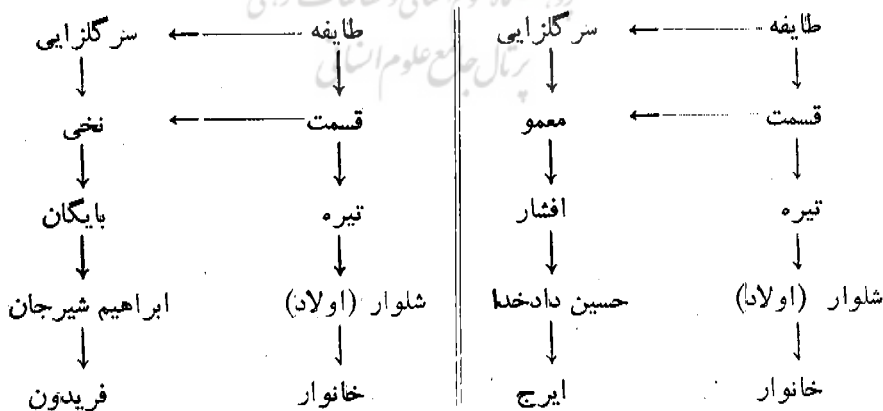
۲- نگاهی به سیستان و بلوچستان: ایرج افشار (سیستانی)، خضایی، تهران ۱۳۶۳ صفحه ۴۳۴.

۱۸۶۶ میلادی (۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ شمسی) به سیستان لشکر کشید و آن را اشغال کرد. بهر حال دولت انگلستان علی رغم اعلام بیطرفی با توجه به معاهده پاریس برای جلوگیری از جنگ بین ایران و افغانستان پیشنهاد حکمیت می نماید، از این رو در سال ۱۸۷۲ میلادی (۱۲۵۱ شمسی)، ژنرال گلد اسمیت که قبلاً هم موجب جدا شدن بخشی از خاک بلوچستان شده بود عنوان حکم و قاضی در اختلاف ایران و افغانستان تعیین می شود. گلد اسمیت بر طبق مأموریتی که از دولت خود داشت رودخانه هیرمند را مرز ایران و افغانستان قرارداد و باریگر قسمتی از خاک ایران را به افغانستان واگذار کرد و در نتیجه سیستان به دو قسمت: سیستان افغانستان و سیستان ایران تقسیم گردید. از این تاریخ گروهی از طایفه سرگلزایی که از اعقاب غلام فرزند سرگل بودند و در حاشیه علیای رود هیرمند به صورت چادر نشینی زندگی می کردند مجبور به اقامت در سیستان افغانستان شدند. اما ارتباط آنان با طایفه مادر یعنی طایفه سرگلزایی داخل سیستان بطور مستمر برقرار بود.

### ساخت اجتماعی

سرگلزاییان یک طایفه هستند مرکب از چندین تیره. می گویند سرگلزاییها همه از یک شلوار یا اولاد هستند. واژه شلوار در جاهای دیگر مثلاً میان طایفه ریگی در بلوچستان مترادف تیره به کار می رود، ولی در اینجا واحدی است اجتماعی و اقتصادی کوچکتر از تیره و معنی آن نژاد، تبار، جد مشترک می باشد. سرگلزاییان دارای جد مشترکی هستند به نام «سرگل» که همه آنان فرزندان اویند. از اوایل سلطنت رضاشاه، طایفه سرگلزایی به سبب اختلاف درون طایفه ای به دو شاخه قومی «معمو» (mamu) (محمود) و «نخی» (naxi) تقسیم شده است. هر یک از قسمتهای مذکور نیز دارای تقسیماتی بشرح زیر می باشد:

### ساخت سنتی قبیله ای در طایفه سرگلزایی



## تیره‌های طایفه سرگلزایی

از حدود سال ۱۳۵۷ شمسی که در سیستان صدور شناسنامه آغاز گردید، برای هر کسی بجای اسم طایفه، نام تیره یا اسم شلوار (اولاد) او به‌عنوان نام خانوادگی انتخاب شد. با این اقدام تعداد تیره‌ها و شلوارهای طایفه سرگلزایی نیز همانند سایر طوایف سستان فزونی یافت.

مهمترین تیره‌های این طایفه عبارتند از: افشار، سرگری، سرگلزایی، کربلایی، میر، نخعی، بایگان، عذاباشی (شایان‌فر).

## زبان مردم طایفه سرگلزایی

گویش مردم این طایفه همان گویش سیستانی یا زاوولی است که یکی از لهجه‌های مهم ایرانی است و مردم طایفه سرگلزایی بدان تکلم می‌کنند. فرهنگ نویسان آن را یکی از هفت لهجه معروف فارسی عهد باستان ذکر نموده‌اند. مردم این طایفه پیرو دین اسلام و دارای مذهب شیعه و سنی هستند.

## مهاجرت سرگلزائیها به‌مازندران

از سال ۱۸۷۲ میلادی برابر با ۱۲۵۱ شمسی که قسمتی از سیستان جدا گردید و ضمیمه خاک افغانستان شد، مسئله رودخانه هیرمند هم جزء مسایل مهم سیاسی و اجتماعی ایران درآمد، بدین معنی که دربالارود (داخل خاک افغانستان) استفاده از آب هیرمند گاهی بیش از معمول انجام گرفت و آب کافی به‌نواحی زیردست (داخل خاک ایران) نرسید و اطراف هیرمند خشک و بی‌آب ماند.

در حکمیتی که پس از سال ۱۹۵۳ ملادی (۱۲۸۲ شمسی) به ریاست ژنرال ماک ماین نماینده دولت انگلیس انجام شد مقرر گردید (دوسوم) آب هیرمند در افغانستان و (یک‌سوم) آن در سیستان ایران مصرف شود اما نماینده ایران با این شرط موافقت نکرد با وجود خشک‌سالیهای پی‌درپی و فقدان آب مشروب اراضی زراعی و همچنین کاهش میزان سطح زیرکشت بخشی از افراد طایفه سرگلزایی به‌گرگان و دشت دراستان مازندران مهاجرت کردند.

از سال ۱۳۲۶ شمسی با تأسیس نخستین واحدهای مکانیزه زراعی در مناطق گرگان و گنبد، بر اثر افزایش زیرکشت پنبه که به نیروی انسانی نیاز داشت، مردم طایفه سرگلزایی به آن مناطق مهاجرت کرده و با خانواده‌هایشان در گرگان، دشت و گنبد استقرار یافتند و در حال حاضر در روستاهای پیرامون گرگان، گنبد کاوس، بندرگر، آزادشهر (شاه‌پسند سابق)، کلاله، خان‌بین پراکنده‌اند. از میان مهاجران سرگلزایی که سابقه سکونت نسبتاً طولانی در منطقه دارند، بر اثر خرید زمین توانستند مزارع کوچک و متوسط تا بیست هکتاری را به‌وجود آورند.